

اعوذ بالله من الشيطان الرجيم

بسم الله الرحمن الرحيم

در اینجا بحثی که ظاهراً توضیح خارجیش را مثل اینکه گفتیم در بحث بعد مرحوم آخوند راجع به نفی اجزاء عقلیه در بسائط صحبت می کنند که چطور در بسائط خارجیه مثل مقولات کم، کیف، عرض، اعراض در آنجا مساله جنس و فصل به چه کیفیتی است و چگونه باید در آنجا لحاظ بشود در مورد مرکبات مطلب به اینجا رسید که راجع به آن قدر مشترکی که بین انواع خارجیه هست در آن قدر مشترک مطلب خیلی قابل برای بحث نیست زیرا آن حقیقت مشترک با آن ابهام خودش می تواند امتیازی بین جنسیت و بین سایر اجناس آن امتیاز را بوجود بیاورد ولکن وقتی که مساله دقیق می شود و تعیین پیدا می کند اشکال در آنجا پیش می آید که آن معین چیست؟ آن معین و مقوم و فصل چه حقیقتی است که آن ابهام را به تفصیل تبدیل می کند و آن ماهیت مشترکه مبهمه را تبدیل به یک حقیقت مشخصه و

متشخص خارجی قابل اشاره می کند، صحبت در این است ما می توانیم برای انواع مختلف یک شیء مشترکی بیاوریم یک ماهیت مبهمه مشترکی بیاوریم و بواسطه آن بین این جنس که انواعی در تحت اوست و بین جنس دیگر اختلاف قائل بشویم خیلی نسبت این مساله قابل توجه نیست صحبت در آنجایی است که بخواهد این مساله مشخص بشود، فرض بکنید شما به رفیقتان می گوید که فردا شب قرار است یک نفر به منزلتان بیاید خب این حالا یک نفر به منزلتان بیاید، هر کسی را شامل می شود این اهمیت مطلب در اینجا مشخص نشده مرد باشد، زن باشد تفاوتی نمی کند کاسب باشد غیرکاسب باشد تفاوتی نمی کند یک نفر قرار است حالا داعی برای اکرام متفاوت است و هرکسی یک داعی خاص به خودش را دارد ولی یک توضیح دیگری نسبت به این مطلب داده می شود که یک فردی است که وقتی می خواهد بیاید این یک فردی است که حتماً شما بایستی بروی فلان چیز را برایش بخری شما باید فلان چیز را برایش تهیه کنی، این تصور می کند این

کسی که دارد می‌آید اگر قرار باشد یک فرد عادی باشد، نمی‌آید این توصیه را به من بکند که حتماً باید یک فردی باشد یک مقداری مطلب، خصوصیتش با افراد دیگر متفاوت باشد که بعد هم باید بروی این را بگیری، بعد یک مقداری می‌گذرد می‌گوید حتماً خودت هم یک ساعت زودتر بیا و برو سماور را روشن کن چایی آماده کن که آماده باشد می‌گوید این تا بحال یک همچین سفارشی به ما نکرده، این همه افراد آمدند و رفتند هی کم کم مساله تا اینکه یک مرتبه آن حقیقت معینه و مشخصه شخص مثلاً مرحوم آقا می‌خواهد بیاید دیگر یک دفعه همه مافی الضمیر خودش را بوسیله این قضیه که حقیقت مشخصه است برای انسان بیان می‌کند خب این در مقام فصلیت حالا از نظر فصلیت اعتباری نه فصلیت حقیقی خارجی که همان جنبه انسانیت باشد فصلیت امتیازی بین سایر افراد آن جهت فصلیت که همان مساله احراز مراتب عالیة معرفت است آن فصلیت منظورم است نه فصلیت انسانی عادی آن را می‌گذارد آخر سر می‌آورد و با گفتن او این ابهام

تبدیل به یک تشخیص خارجی می‌شود و تبدیل به یک تعین خارجی می‌شود و مساله صورت خارجی پیدا می‌کند پس بنابراین در ابهام خیلی همچنین مشکلی پیش نمی‌آید در تعریف از روی ابهام و اجمال مساله پیش نمی‌آید صحبت در این است که آن اجمال و آن ابهام تبدیل به یک تعین خارجی و تشخیص خارجی که می‌شود آنجاست که باید آن فصل حقیقی و فصل واقعی در آنجا صورت خارجی پیدا بکند.

یک وقتی بود من در مشهد بودم در همان زمان مرحوم آقا صحبت از خلاصه تقلید بود صحبت از عمل به احکام و امثال ذلک بود در یک جلسه‌ای بودیم، در یک مجلسی بودیم حالا اسم آن فرد ناقل این مطلب را نمی‌برم بعد این صحبت یک دفعه به اینجا کشید حالا فرض کنید شخصی است که پانزده سال ارتباط دارد، یعنی پانزده سال است که مطالب را از یک همچنین بزرگی شنیده، در مجالس شنیده خصوصاً شنیده اتفاقاً خصوصی هم زیاد می‌آمد، پیش ایشان مسائل مختلفی شنیده خصوصیات افراد،

امتیازات افراد، فرق افراد مراتب و کیفیت همه را شنیده بعد یک مرتبه در آن مجلس درآمد گفت چه اشکال دارد که یک نفر از آقای خوئی تقلید بکند خب اشکال ندارد آقای خوئی از آقا در این قسمت فقهی اعلم باشند، حالا در عبادات، در طهارات، در معاملات در این قضیه اعلم باشند حالا از ایشان تقلید بکند و از ایشان هم دستور بگیرد یعنی این حرف را که زد انگار ما وا رفتیم و در آنجا برای من یک تکانی بود، یک تکانی بود، که عجب! پس یک همچنین مطالبی هم پیدا می شود در دم و دستگاه آقا، افرادی که پانزده سال با ایشان ارتباط داشتند و صحبت ها را شنیدند و مطالب را شنیدند و مراتب مختلف را تصور کردند حالا بعد از پانزده سال شخص می آید و یک همچنین تعبیری می کند خب تقلید حالا فرض کنید آقای خوئی نسبت به ایشان مثلاً اعلم باشند مگر اشکالی دارد؟ اصلاً تو می فهمی اعلمیت به چی می گویند؟ تو با این تعبیری که می آوری سرت می شود؟ پس این پانزده سال چکار می کردی؟ تو اول چی بودی؟ بعد از پانزده سال پیش ایشان بودن

خروجی اش این است؟، خب آن پانزده سال قبل لابد
خروجی چیزهای دیگر بوده حالا این همه اصلاح
شده و کار به اینجا رسیده کار به جهت و اینها رسیده
و خیلی برای من جای تعجب بود و این یکی از
مسائلی بود که خیلی من در نظر داشتم که رویش
توضیح بدهم و بیان کنم البته خب یک مقداری راجع
به این قضیه توضیحاتی در بعضی صحبت‌ها و
نوشته‌جات دادیم ولی اگر خدا بخواهد لولا البداء
البته توضیح مفصلش طلب رفقا، در بحث اجتهاد و
تقلیدی که در دست داریم آنجا نسبت به این موضوع
می‌پردازیم و آنجا خواهیم دید که اصلاً یک راه بیشتر
نیست نه اینکه اصلاً دو راه سه راه ده راه، یکی هست
و غیر از او هیچی، یعنی همین که شخص احتمال
می‌دهد چیزی می‌تواند قرین او قرار بگیرد مساله
تمام شد، یعنی دیگر تمام شد و چیزی برای گفتن و
برای مطرح کردن باقی نمانده، روی این جهت خیلی
مطلب، مطلب مهمی است و این هم بحث اصلاً
بحث تحجر و تعصب و اینها نیست که تعصب
همه جا غلط است و همه جا تعصب و تحجر غلط

است، حتی انسان روی حق هم که می ایستد تعصّب
نباید داشته باشد که به اصطلاح این است و همین که
الان من دارم، نه حق را هم بخاطر حقش باید انسان
بهش گرایش داشته باشد حالا او هر جا می خواهد
باشد من مثال می زنم البته مثال من غلط است ولی از
باب تقریب و تشبیه می خواهم بگویم ما الان تنها
حقی را که در عالم می بینیم کی است؟ حقی است
که نسبت به امیرالمؤمنین است حق همین است و
جز این نیست آن علی و بچه هایش و فرزنداناش که
رسیده به امام زمان حق این است، امام زمان حق
است و ما سواه باطل تمام صفر، هیچ دیگر نیست
پس الان حق مطلق و مطلق حق وجود کی است؟
وجود حضرت است.

این عبارتی که دیروز آقا ... خوانده بودند این
یک عبارتی است که هر وقت من به این عبارت فکر
می کنم اصلاً حالم تغییر پیدا می کند، دیدگاهم تغییر
پیدا می کند، اصلاً فهمم تغییر پیدا می کند و مظلومیت
عرفا بیشتر برای من محرز می شود که این عرفا و این
بزرگان و این اولیاء، افرادی که اصلاً عین ولایت و

متحد با ولایت و هم‌نشین و قرین با ولایت هستند، آن وقت یک عده نفهم و جاهل باید بیایند اینها را جزء عرفای کذابین توی کتابهایشان بیاورند و مسخره کنند و غیر از آنها هم افرادی و بعد این حوزه علمیه‌ای که دفاع از حق می‌کند همینطور مهر سکوت بر لب و چشم پوشیده از کنار مسائل می‌گذرد بلند شوند بیایند یک حرفی را به کسی بزنند و درست هم بزنند حالا یک مقدار پس و پیش دیگر زمین به آسمان می‌رود و آسمان بر زمین فرود می‌آید، اینها چیزهایی است که یک روزی دیگر این مطالب خریداری ندارد (أَلَيْسَ الصُّبْحُ بِقَرِيبٍ)^۱ پیش‌بینی می‌شود که در آیه نزدیک انشاءالله دیگر مساله به کیفیتی درآید که واقعاً مردم به دنبال ولایت و طالب آن حقیقت مطلقه باشند و چشم و گوش خودشان را از این مظاهر، این تبلیغات، این شعارها که در همه این شعارها فریب‌ها و نیرنگ‌ها و دوروئی‌ها و خودنمایی‌ها و تظاهرها در همه اینها نهفته است و من گاهی می‌گویم اصلاً بابا از این امام

^۱سوره هود (۱۱) آیه ۸۱

زمان ما کسی را مظلوم‌تر نداریم همه داریم به اسم
امام زمان هر کاری می‌کنیم، مردم نماینده وارد
مجلس می‌کنند امام زمان را می‌کشیم وسط، که ما
تشکر می‌کنیم که شما آمدید و این را درست امضاء
فرمودید و مهر زدید و از امام زمان تا بحال هیچ
خبری نبوده در این قضایا و مسائل مملکت، آن قدر
شد که دیگر طرف صدایش درآمده بابا چه خبر است
امام زمان را وسط می‌کشید؟ یکی از همین آقایان
رفته بود و گفته بود چه خبر است؟ هر کاری می‌کنید
در مملکت امام زمان، امام زمان را وسط می‌کشید؟
خب اگر امام زمان است پس دولت قبلی هم امام
زمان است خب چرا دیگر فحش می‌دهید؟ کی را
دارید مسخره می‌کنید؟ امام زمان در آن هشت سال
قبل دستش بسته بود؟ فقط در سه سال شما دستش
باز شد؟، یا در آن قبلی‌ها دستش بسته بود؟ اینطور
بازی کردن با دین و با عقاید دین بازی کردن است
حساب و کتابی دارد، آنقدرها هم خدا صاف ننشسته
که هر کسی هر حرفی بزند.

آن وقت این بزرگان شما نگاه کنید ببینید چه

مساله‌ای دارند: ما دنیا را و هرچه که در دنیا هست به اهل آنها دادیم و آخرت را و هرچه که در آخرت هست به اهل آخرت سپردیم و فقط از دنیا و آخرت ولایت او را گرفتیم و همنشینی با او را و خدایا تو می‌دانی که ما غیر از این نداریم این واقعاً يك کلامی است، يك جمله‌ای است، يك پاراگرافی است که من خیال می‌کنم ما باید این جمله را بنویسیم و روی میزمان بگذاریم و من این کار را خواهم کرد یعنی نسبت به بعضی از این اعلان‌هایی که هست در نظرم بوده ولی فراموش کرده بودم، همین يك جمله نشان‌دهنده فصل است، فصل مرحوم آقا همین يك پاراگراف است، فصل، فصل مشخصه و فصل معینه و همین او را از بقیه جدا می‌کند از بقیه طبقه‌ها، به دوران رسیده‌ها، صاحب کتب و تألیف‌ها و همه را جدا می‌کند می‌گذارد در يك طرف و بقیه همه علی‌مراتبهم همه را می‌گذارد در کنار، و این نشان می‌دهد که آن حقیقت عالیه و راقیه چه باید باشد.

آن وقت حالا شما نگاه بکنید همین‌ها می‌آیند می‌گویند ا آخرت را کنار بزنیم که چی؟ بله از روی

ادب و احترام می گویند که بله هرچی فلان و ... ولی حالا بلند کنند ببرند در آخرت دوتا گلابی و سه تا حورالعین نشانت بدهند و فلان حرفها باز هم همین را می گویی؟ اینها چه چیزی را ادراك کردند؟ واقعاً اینها چه لذتی را ادراك کردند؟ و چه مرتبه‌ای را ادراك کردند؟ که دیگر هر لذت و نعمتی که صورت خارجی به خود بگیرد چه صورت دنیوی و چه صورت اخروی دیگر برای اینها خنده‌آور است هر نعمتی که در صورت قرار بگیرد اینها از صورت دیگر گذاشتند و مراتب آخرت مراتب صورت است منتهی از نقطه نظر آن کیفیت تجرد و صورت تفاوت می کند مراتب مختلفه هشت گانه بهشت و اینها، جنتی را که اینها انتخاب کردند جنت‌الذات است جنت‌الذات چیست؟ همان در زیر سایه ولایت است اینها او را انتخاب کردند و او هم که صورت ندارد و اینکه آمدند او را انتخاب کردند نه اینکه آمدند چشمشان را بستند رفتند چشیدند، دیدند، لمس کردند و حس کردند و بر همه دنیا و آخرت و مافیها هم می خندند بعد هم آمدند گفتند ما رفتیم و

دیدیم و از خودمان هم حرف نمی‌زنیم، واقعیت را داریم می‌گوییم و آن حقیقت را داریم بیان می‌کنیم آن وقت ما در سر همدیگر می‌زنیم در این قضایا مسائل و اینها گیریم، آن وقت ما نگاه می‌کنیم آقا بعد از پانزده سال پیش آقا می‌گوید چه اشکال دارد آقای خوئی اعلم باشد؟ حالا آدم از او تقلید می‌کند ولی از او دستور می‌گیرد! تقلید یعنی چی؟ یعنی جنابعالی نهازی را که داری می‌خوانی، ارتباطی که داری برقرار می‌کنی ربطت را با خدا داری از او می‌گیری معنا این است، تو با خدا از آن دریچه داری ربط پیدا می‌کنی قضیه این است، دوجا، دو قسم، دو مورد این موردمان را او و یونسیه و لااله الاالله را از ایشان می‌گیریم، خب آن لااله الاالله را هم از او بگیر تو که همه را برداشتی به او سپردی و بعد يك لااله الاالله و یونسیه ته‌اش ماند آن هم که نمی‌گوید نگو می‌گوید، می‌گوید بگو صلوات بفرست و لااله الاالله بگوید استغفار کنید هرچه می‌خواهید بگوید خب بگو خب این معلوم می‌شود اصلاً نفهمیده این فصل را نفهمیده، فصل ممیز را که

باعث مشخص شدن این هست او را نفهمیده، در همان ابهام باقی مانده، همه به يك چیز مبهمی هدایت می کنند، همه دارند در راه هدایت می کنند همه خوبند همه دنبال كل من في الوجود يطلب سیداء هستند همه خوبند حالا تو يك تکه اش را از او بگیر يك تکه اش را از این بگیر و يك تکه اش را از او بگیر و صلوات بفرست و برود پی کارش تا مساله تمام بشود این چیست؟ این همان در ابهام ماندن است، در جنس مشترك ماندن است، در همان مساله مجمل واقع شدن است و در همه جا و این مطلب است، شما نگاه کنید مساله اشتراك و فصل فقط مربوط به اعیان خارجی است فصل ممیز در واقع همان حقیقت وجود انسان را تشکیل می دهد و بحث باید آنجا برود البته مرحوم آخوند در بعضی جاها که اشاراتی بهش می خورد راجع به این قضیه صحبت می کند که اصلاً آن فصل انسان به آن میزان تجرد نفسانی است که شخص با مبدأ خودش پیدا می کند آن فصل ممیز است والا بقیه افراد اینها حیاتشان حیات حیوانی است حیات، حیات حیوانی

است و اگر شخص به آنجا نرسد در همان حیوانات
باقی می ماند واقعاً دارم می گویم واقعا شما تصور بکنید
این افرادی که در این دنیا می آیند و می روند حالا چه
مسلمان و چه غیرمسلمانش داریم می بینیم واقعاً اینها
موقع مردن مسلمان هستند؟ آخر يك آدمی که يك عمر
دروغ گفته، آدمی که يك عمر كلك زده آدمی که يك
عمر سر مردم کلاه گذاشته، آدمی که يك عمر آمده به
همه مردم دروغ تحویل داده، صاف صاف دروغ
می گوید حالا این آدم دارد از دنیا می رود آدمی که آدم
کشته، هزارها نفر آدم کشته و برایش طوری نبوده این
جانیان تاریخ شما تصور کنید اگر واقعاً این شخص که
حالا دارد از دنیا می رود يك سگ نعوذبالله يك سگ و
گرگ هم بیایند بغلش بمیرند واقعاً نمی آیند به خدا
بگویند این اشرف بر ماست یا ما اشرف بر این هستیم
یعنی اگر انسان درون اینها را بشکافد و همه دارند
می میرند فرض کنید يك شخصی، يك جانی آمده خیلی
آدم قسی القلب دارد می میرد بغلش هم يك گرگ دارد
می میرد خب این گرگ چکار کرده؟ گرسنه اش

می شده می رفته يك خرگوش می خورده خب غذایش
بوده خب خدا می خواست شکم این را علفخوار
درست بکند خودش گفته برو خرگوش و ارنب بخور
گوسفند در گله پیدا کردی برو بخور اگر این دوتا
دارند از دنیا می روند واقعاً ما می توانیم این جانی و قاتل
و از هر درجه انسانی منحط شده را بیاوریم با آن ذئب
ما می توانیم در يك کفه ترازو قرار بدهیم این کجایش
دیگر انسان است؟ کجای این به این مراتب انسانی
می خورد لذا این در روز قیامت با همان جنبه حیوانی هم
محشور می شود (قَالَ رَبِّ لِمَ حَشَرْتَنِي أَعْمَىٰ وَ قَدْ كُنْتُ
بَصِيرًا)^۱ اعمی در روز قیامت یعنی همین، یعنی فصل
انسانی را ندارد (وَ قَدْ كُنْتُ بَصِيرًا) من چشم داشتم،
می دیدم بین حق و باطل تشخیص می دادم (كُنْتُ
بَصِيرًا) یعنی این نه اینکه چشم داشتم، بین حق و باطل
تشخیص می دادم، بین مجاز و حق را در این دنیا
تشخیص می دادم ولی الان نه الان هیچی را نمی فهمم

^۱ سوره طه «۲۰» آیه ۱۲۵

الان فقط يك طرف می فهمم و آن عذاب است فقط این
 را دارم می فهمم (وَ قَدْ كُنْتُ بَصِيرًا) ما در دنیا
 می فهمیدیم منتهی می گوید چی؟ بله شما بصیر بودید
 ولیکن به کار نبردید این فصل، فصلی است که باید به
 او پرداخت اما راجع به سایر فصول و اینها خب دیگر
 آن مطلبش فرق می کند حالا این چند خط را بخوانیم
 و بحث بعدی انشاءالله برای فردا فکل معنی إذا اعتبر
 معه معنی آخر هر معنای را که با او يك معنای دیگری
 را هم اعتبار کنی، هر معنای مبهم و مجملی را که همراه
 با او يك معنای دیگری که بتواند او را تعیین کند ما
 اعتبار بکنیم فإن كان مما یغایره بحسب التحصل و
 الوجود فذلك المعنی لیس فصلا له اگر به حسب
 تحصل و به حسب وجوب به حسب تحصل ماهوی به
 حسب وجود خارجی این مغایر با اوست، این معنا
 فصل او نخواهد بود این يك عرض است مثل اینکه
 فرض کنیم انسان حیوانی که راه می رود خب راه رفتن
 لازمة انسان نیست عرضی است که عارض بر انسان
 می شود فصل نیست حالا در وجود با همدیگر مقارن

هستند انسان فرض بکنید يك حیوانی است که دائماً در حال حرکت است انسان حیوانی است که درس می‌خواند انسان حیوانی است که می‌خورد اینها چیزهایی است که فصل نیستند اینها عوارض هستند وإن كانت المغایرة بینهما حالا اگر مغایرت بین آن معنای مبهم و بین آن معنای دیگر مغایرت به ابهام و تحصل بود یعنی آن معنای دیگر می‌آید و مصداق برای آن معنای اول را روشن می‌کند حقیقت او را می‌آید برای انسان بیان می‌کند آن ابهام را تبدیل به تفصیل می‌کند، مثلاً فرض کنید می‌گوییم برنج چیست؟ می‌گوییم برنج يك نوع ماده غذایی مبهم است، خب ماده غذایی همه چی است نخود و عدس و گوشت و همه چیز است يك نوع ماده غذایی است که - این که می‌شود معنای دیگر - دارای نشاسته و این خصوصیات خواص درون خودش است که آن با بقیه فرق می‌کند این که دارای نشاسته و این خصوصیات هست در دیگری نیست حتی ممکن است دیگری نشاسته هم داشته باشد ولی این خصوصیتی که همراه با

نشاسته دارد ویتامین ب دارد این چیزهای دیگر که در خصوص این است در دیگری نیست اگر مغایرت بین این ماده غذایی و بین آن معنای دیگر فقط مغایرت در ابهام و تحصل است آن ماده غذایی مبهم است، مجمل است ولکن آن معنای دیگر يك معنای دیگری است که روشن است و يك واقعیت خارجی را برای انسان بیان می‌کند این فصل می‌شود، آن معنایی که اضافه شده فصل است کان فصلاً شیخ در الهیات شفا اینجور می‌گویند العقل قد یعقل معنا يجوز ان يكون ذلك المعنا نفسه اشیاء کثیره عقل گاهی اوقات يك معنایی را تعقل می‌کند که جایز است این معنا خودش يك اشیاء کثیره‌ای باشد يك انواع زیادی داشته باشد يك ماهیت مبهمی باشد که انواع زیادی دارد کل واحده منها ذلك المعنی فی الوجود هر کدام از این اشیاء کثیره همان معنای اول است که در وجود تجسم پیدا می‌کند فیضم إلیه معنی آخر پس ضمیمه می‌کند به آن معنای آخر معنای دیگری را که این را از ابهام به تفصیل دریاورد، این را از ابهام به تعین دریاورد تعین خارجی

را برای این حاصل کند بأن يكون ذلك المعنى مضمنا
فيه به این معنا که این معنای مبهم درون این معنای دوم
باشد یعنی در معنای دوم تضمین کند معنای اول را و
معنای اول متضمن باشد در همان معنای دوم، جنس در
همان معنا متضمن باشد وإنما يكون آخر من حيث
التعین و الإبهام لا في الوجود و این معنای دیگری که
ضمیمه شده و از ابهام درآورده معنای اول را همان
است، همان معنای دیگر است منتهی فرقی فرق تحصیل
در وجود است ابهام در وجود است آن معنای اول
مبهم است معنای دومی که معنای اول در ضمنش
است آن چیست؟ آن متحصّل است و آن چیزی است
که در خارج وجود دارد پس بنابراین انسان در فصلی
که ملاحظه می کند نسبت به اشیاء این فصل همان مسأله
ابهامی است که تبدیل به وجوب شده مرحوم آخوند
دیگر از این به بعد بحث را راجع به جنس تمام می کنند
که جنس يك حقیقت جدایی است و فصل ضمیمه به
او می شود و در ضمیمه به او ترتب لازم می آید و در
این ترتب است که انواع خارجی حاصل می شوند خب

این معنا از همان دیدگاه ابتدایی است ولی در دیدگاه حقیقی جنس و فصل هر دو یکی است، جنس و فصل فرقی در ابهام و تحصیل است نه اینکه دو چیز باشد در خارج منضم بشوند حیوانیت از یکجا بیاید ناطقیت هم از یک جای دیگر بیاید با همدیگر آشتی کنند، با همدیگر متحد بشوند آن وقت آن موقع این تشخیص پیدا می کند مسأله جنس و مسأله فصل مسأله اش فقط مسأله ابهام و تحصیل است حیوانیت بطور کلی جدای از انسانیت و ذئبیت و کلبیت و فرسیت ما نداریم که یک حیوانیتی داشته باشیم در یک جا مجتمع و مبهم، آن حیوانیت را خدا یک تکه اش را برمی دارد یک ناطقیت بهش می زند می شود انسان همان حیوانیت را برمی دارد حیوانیتی نیست، حیوانیت با آن ظهور خارجی اش یکی است یعنی آن حیوانیتی که بین همه مشترك است بین عقل می آید در اینجا يك انتزاع مشترك می کند والا آنچه را که شما می بینید فصل است، فصل است که در اشیاء خارجی و اینها می بینید نه اینکه دو چیز جدا ببینید منتهی این فصل در تحصیل خارجی به يك نحوی هست

که يك اشتراكاتی از نظر آن هويت با افراد ديگر دارد
عقل آن اشتراك را انتزاع می‌کند، اسم ماهيت و ذاتی
رويش می‌گذارد بهش جنس می‌گوید والا همان یکی
است هيچ تفاوت نمی‌کند شما فرض کنید در مورد کم
و مقولات چطور ما این مطلب را احساس می‌کنیم این
مطلب را درك می‌کنیم که هيچ ارتباطی بين کم و بين
کیف نیست اصلاً هر دو دو مقوله جدای از هم هستند
و هيچ ربطی به همدیگر ندارند، کم عبارت است از
جسم و همان جسم تعلیمی و آن کیف هم عبارت است
از همان مقوله خاصی که حالا مسموعات باشد
مذوقات باشد مبصرات باشد و امثال ذلك و اینها هيچ
ارتباط ندارد بين ذائقه و بين توت چقدر فرق است
اصلاً شما يك تباین ذاتی در مقولات احساس می‌کنید و
تباین هم باید تباین ذاتی باشد والا اگر تباین ذاتی نباشد
اشترك باشد لازمه‌اش این است که صحبت در همان
مابه‌الانتزاع برود و در آنجا مقوله مطرح بشود پس
اصلاً خود مقوله یعنی تباین ذاتی داشته باشند ولی برای
همین انسان می‌آید و يك مابه‌الاشترك درست می‌کند

چاپخانه است دیگر درست می‌کند مابه‌الاشتراکش چیست؟ همان جنبه عرضیت اینکه هردوی اینها عارض می‌شوند هم کم عارض بر موضوع می‌شود هم کیف عارض بر موضوع می‌شود می‌گوییم خب هردوی اینها در عرضیت با همدیگر مشترك هستند ولی این عرضیت فقط صرف يك برداشت است يك برداشت خارجی است این که می‌بینیم هم این می‌آید عارض بر این می‌شود، هم فرض کنید که کم آمده عارض شده ما می‌گوییم خب این ها با هم مشترك هستند در حالتی که این اشتراك فقط اشتراك در عروض است که آن امر، امر خارجی است اما نه بیشتر غیر از این چیز دیگری نیست، مثل اینکه فرض کنید دونفر هر در يك كوچه باشند من باب مثال پیغمبر و عمر هردو در يك كوچه خانه‌شان باشد می‌گوییم بله پیغمبر و عمر با همدیگر مشترك هستند اشتراك دارند حالا اشتراکشان چیست؟ اشتراکشان این است که در يك كوچه هستند در يك كوچه بودن که اشتراك نیست عمر آمده پیغمبر آمده همسایه‌اش هم شده، ابوبکر آمده

این همسایه پیغمبر شده و بعد هم پُز می دهد و می گوید
ما در جوار رسول الله هستیم، ده سال باشی، اگر
صدسال هم باشی آیا می توانی استفاده بکنی؟ این
اشترک امری است که بواسطه صرف اجتماع در اینجا
حاصل شده الان شما در این موضوع وقتی آن کم را
می بینید از يك طرف كيف را می بینید می گویند هر دو
در اینجا نسبت به این جمع شدند اسم این را اشترک
می گذارید در حالی که هیچ ارتباطی هم اینها با همدیگر
ندارند مساله بین جنس و بین فصل هم همین است آن
هم مساله همین است هر شخصی برای خودش جنس
است و فصل است الان دو نفر که در اینجا نشستند
هرکی برای خودش جنس است و برای خودش هم
فصل است و ارتباطی به آن یکی دیگر ندارد چون
وجود ارتباطی از نقطه نظر حدود با آن دیگری ندارد که
اشترک بشود ما از حرکاتی که هر دو انجام می دهند،
هر دو راه می روند خب این راه می رود به او چه ربطی
دارد؟ این دارد برای خودش راه می رود او هم برای
خودش راه می رود هر دو يك راه را که نمی روند هر دو

می‌بینند هر دو احساس می‌کنند می‌گوییم يك امر
مشترکی بین اینها هست که آن امر مشترك باعث شده
اینها این کار را انجام بدهند، آن امر مشترك همان فصل
است که آن فصل آن امر مشترك را در خودش با يك
چیز اضافه به ظهور آورده، فلهدا با توجه به این مساله
انسان به این نکته می‌رسد که جنس با فصل هیچ تفاوتی
ندارد فقط تفاوت جنس با فصل تفاوت در ابهام و
تفصیل است.